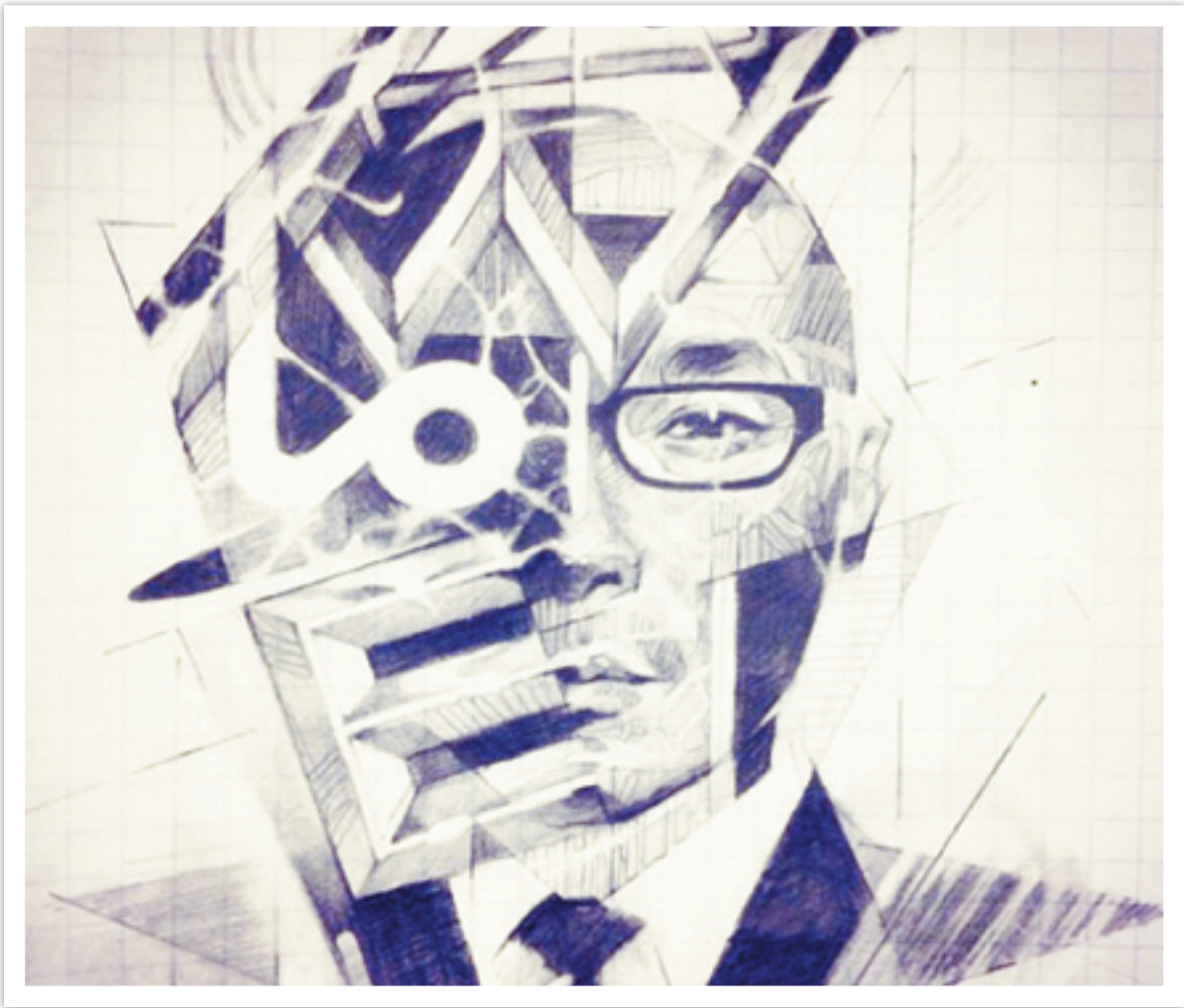


جستاری در باب منظومه فکری ژاک دریدا

شالوده‌شکنی، منطقی نوین در فهم فلسفی



شالوده‌شکنی بنیان‌های سنت فلسفی و اساسی می‌کند. از آنجایی که در پدیده‌ها و پهنام و گنگی را ویژگی ذاتی معنا می‌داند، کوشش برای تعریف دقیق شالوده‌شکنی با روح فلسفه او مغایرت دارد، چرا که هر هدف تعریف مرزبندی و تعیین کردن حدود و نفوذ مفاهیم است، هدف شالوده‌شکنی درست به عکس شکستن مرزها، محدودیت‌ها و کشف قلمروهای کشف نشده و به حاشیه رانده شده است.

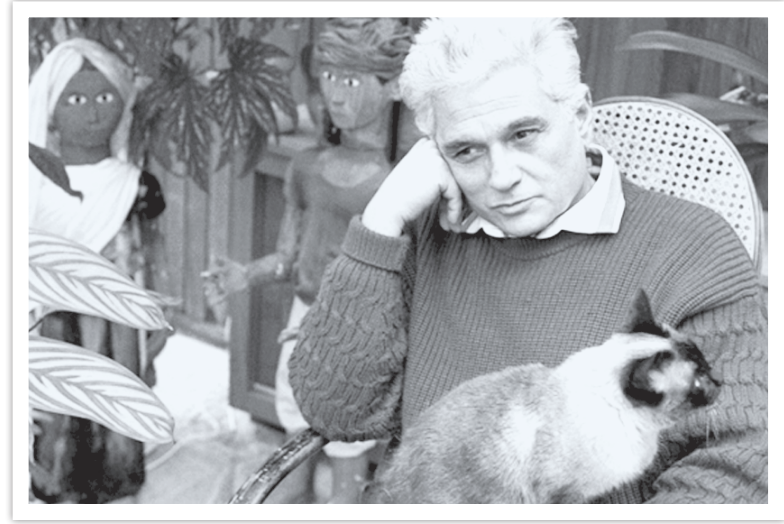
نسبی‌گرایی را رد می‌کند و دست آخر شالوده‌شکنی ضد فلسفه هم نیست، با وجود اینکه دریدا فلسفه و مسائل آن را به چالش می‌کشد، اما کار وی را به معنای واقعی کلمه نمی‌توان ضد فلسفه نامید. دریدا بیان می‌کند که «من معتقدم که یک فیلسوف هستم و می‌خواهم یک فیلسوف بمانم و این مسئولیت فلسفی چیزی است که به من فرمان می‌دهد.»

[illegible]

لمر واهای کشف نشده و به حاشیه رانده شده است. بنابراین ما مقصودمان جایی نیست سلاوه شکنی و نه برخورد محصور کردن از چار چوب و تعریف و معنای شش. دریدا در پاسخ به پرسش پرفروش و از او می‌خواسته بود تا در ترجمه واژه دیکناستر باشد به زبان ژاپنی به او کمک کند طی پاسخی که به نامهای «به دیسود ژاپنی» معروف است، چنین نوشت: «همین می‌توانم بکنم و تلاش کردم و فرمولی شده به این سؤال بدم» مهمام مقالات من تلاش کرد هاند تا این پرسش شوار رهیز کنند.» او با اشاره به اینکه در استفاده از این واژه، destruction هایدگر را مد نظر داشته است، معانی متعدد این واژه را در فرهنگ لغت فرانسوی ذکر می‌کند پس از آن پیشنهاد می‌کند که به فرانسوی سلیبی به معنای این واژه نزدیک شویم. یعنی به جای اینکه بگوییم «یکناستر چیست؟» بگوییم «دیکناستر چیست؟» یکناستر نیست. دریدا می‌گوید از جمله معانی مختلف ذکر شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تنش تخریب به چینش ساختار و از گان در یک جمله، گشودن و اسازی تخریب کلی، باز کردن و پیاده کردن یک ماشین. تخریب ابیات را به هم ریختن، خود ویرانی، ساختار از دست دادن، فروپاشی از درون و باز شدن و تجزیه به شدن لایروبی ساختارها.

شالوده‌شکنی پوچ‌گرایی نیست!
برای دانستن چیستی شالوده‌شکنی به تأسی از دریدا، ابتدا به آنچه شالوده‌شکنی نیست می‌پردازیم. شالوده‌شکنی یک روش نیست، بدین معنا که آن را به عنوان یک تکنیک یا چند قاعده و قانون خلاصه کرد و بتوان به شیوه‌ای

ملگر آینه‌ها و در همه جا یک رست، شالوده‌شکن هر که روش و مدن خاص تحویل بدی نیست، چرا که هر شالوده‌شکنی حادثاتی منحصر به فرد و حتی یک عمل و فعالیت نیز نیست. بدین ترتیب شالوده‌شکنی حتی آنچه بتوان انجام داد نیز نیست یا اینکه نباید شالوده‌شکنی را یک فرسای کلی و به سراغ تمام افراد و راه‌شوای خاص بررسی کرد نیز نیست. از یک طرف دیگر شالوده‌شکنی می‌تواند صرف و منفی‌نگاره‌ای نیست، حتی نام یک علم و شیعی و نقض نیست، شالوده‌شکنی نامی است که همانند راه‌ناهما در یک تجزیه معنا می‌یابد. در یاد می‌نویسد: «تقی‌ن نامی کلمه را برگزیده‌ام تا تقی‌ن‌گویی را به معنای خردمندانه خود را بر تمحیل کرد، هرگز گمان نمی‌کردم چنینجینا اوج و شیوعی یابد. شالوده‌شکنی یک مکتب و روح را نیز نیست، شالوده‌شکنی به خود شدن به هیچی، گشته‌ن شدن به سوی دیگری است. در یاد حتی اتهام



❏ حسین روحانی

ولاک در بداء، فیلسوف فرانسوی الجزایری تبار و پیشرو آموزه بن فکسنی را باید فرزند خلف پیست‌مدیر نیسم در بداء می‌داند. در بداء از میراث فلسفی ساختارگرایان و پسا‌ساختارگرایان در بحث از ذهنیت متافیزیکی که کاراکتر زبان بهره گرفته است، در زمانه‌ای که در بداء آغاز به نوشتن می‌کرد، فرانسویان ملهم از اندیشمندان بار آلمانی اوخر قرن نوزدهم و اوایل بیستم به شرح و بسط آرای آنان و نیز آرای نظریه‌های جدید مشغولند. آثار در بداء نیز با پژوهش در حوزه بداء پداریشناسی و ساختارگرایی پدید آمده‌اند. وی در عین حال که وامدار سنت «ساختارگرایی» است، مدتی جدی آن نیز به شمار می‌آید. وی در

■ شالوده‌شکنی، واکنشی به نظام معنایی غرب

متفکران

متفکران را که در پیدار آمدن می‌توان تلاشی عبور از
استخار گرای و بی‌ریزی طرح «شالوده‌شنکی» با تأثر و
الهام از اندیشه فلسفویانی چون نیچه و هایدگر دانست. به
تعبیری می‌توان گفت الهام از نیچه و هایدگر، ره‌یافت
به نفس‌کشی برای ازاله خصل‌سات‌خار گرای عبور می‌دهد.
شالوده‌شنکی یا بن‌فکنی، نام جنبشی است که از دهه
۱۹۶۰ میلادی در واکش بر سنت درین فلسفه غرب از
یک طرف و تحریبات رفرم‌رزم مرتد از طرف دیگر آغاز شد
و در صدد تخریب نظم‌فرم‌رزم سلسله مراتبی و اولویت‌ها
و همچنین نظام دوگانه‌های مفهومی است که در آن نظم
برقرار ساخته‌اند. شالوده‌شنکی به روشی از خوانش متن
اطلاق می‌شود که توسط دربار ادب‌اش و این روش به نوبه
تخریب به مجموعه‌ای از ادعاهای فلسفی درباره زبان و معنا
پیوند خورد. همچنین شالوده‌شنکی کاربرد گسترده‌تر و
عمومی‌تر پیدا کرده که در آن فعل «بیکسانگرستن»
به معنی معادلی برای گفت کردن و نشان دادن عدم انسجام
و یک‌وضعیت‌اش شالوده‌شنکی به حوزه‌های فلسفه و نقد
ادبی مربوط می‌شود اما علاوه بر آن وارد عرصه‌های دیگر
مانند هنر اخلاق، الهیات، سیاست، جامعه‌شناسی و مواردی
همچون انسان‌شناسی و ژانورگرافی نیز شده است. برای
اینکه درک روشن‌تری از شالوده‌شنکی داشته باشیم، بهتر
است بر پیدار آمدن مراجعه شود: «یکی ساخته شده است، مثلاً
نظام فلسفی یا بن‌سنت یا فن‌فینگ و اگر کسی
می‌خواهد آن را از اجزای آن خراب کند تا بندهای آن را
باید تحلیل و مستحیل نماید. فردی به نظامی می‌نگرد و
چونگی ساختن آن را ورسی می‌کند تا معلوم دارد که
چونگی یا استغ‌های پایه کدام است و چنانچه آنها را جابه
جا کند، قید اخلاق نظام را خواهد شد.»

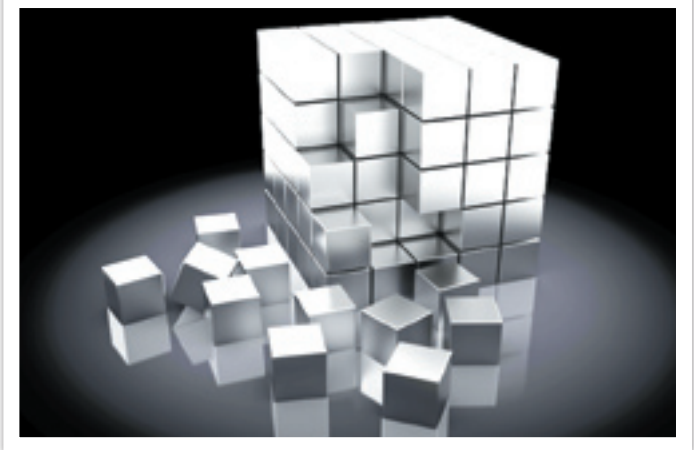
باقت در جملات فوق می‌توان موارد زیر را تشخیص داد:

در پیدا شالوده‌دشکنی و محمودیه فلسفه فکر کرده است بلکه با افزودن دو واژه سنتی و فرهنگ، امکان برقراری را دارد و زمینه‌ها خاطرات نشان می‌کند. همچنین با استفاده از استعاره ساختمان و خراب کردن آن اجرا، نشان می‌دهد که در شالوده‌دشکنی گونه‌ای ویرانی روی خواهد داد اما نه در پایه‌های آن ساختمان بلکه پایه‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند و نهایتاً بنا به این می‌شوند تا بتوانی روی آنها نظرم دیگری غیر از نظر ایتامیاد، بنیادها.

متون ■ شالوده‌شکنی، راهکاری جدید برای نقد و تفسیر

نفوذ شالوده‌شکنی در امریکا از طریق دیارتمان نقد ادبی امکانپذیر شد که به دنبال یافتن راهکارهای جدید برای تفسیر متون فلسفی و ادبی بود، بنابراین شالوده‌شکنی با گرایش دیگری که در این زمینه وجود داشت همچون نظریه واکنش خواننده، پیوند خورد. نظریاتی که بر این

تعیین کنندگی از موضوع‌های مهم در شاوودمتن است. در قرأت یکجانبه، عمودی و شخوب‌متن من حیثیه، متن خود را تعیین کننده می‌داند بدون اینکه تعیین‌شده‌بودن آن را از راه حاشیه آشکار سازد. تلقی تعیین کنندگی متن ضد آزادی است و نیروهای متن در فضا را دعوت به پذیرش رابطه عمودی متن بر حاشیه می‌کند. در چنین رابطه نیروهای ساکن در سرحدات حاشیه پذیرش و تسلط و رابطه امرانه متن علیه خود را پذیرند و به جایگاه خطی و منفصل خود اقرار کنند، شالوده‌شکنی، مشتعل‌نامتعمین نام و حوزه یکجانبه‌گرایی‌ها، مکمل آن را تبیین می‌کند. متن‌ها از جمله هنر متن تاریخی، شالوده‌شمخشی دارد چنین شالوده‌ای در متن خویش هم استوار است و هم با استوار استواری هر متنی در تقابل با غیرت خود که همان حاشیه است، تعریف نمی‌شود. از سوی دیگر حاشیه‌ها هم متن استواری می‌بخشد و هم در پارای موارد سبب استواری آن می‌شود. با فروپاشی متن و گسیختگی آن وضعیتی از شالوده‌ای بود که از دل آن متن احشیه دوباره در قالب ایجاد می‌شود نو چهره می‌نماید. درگیری میان متن و حاشیه دائمی است. همچنین درگیری و کشمکش این دو قطب آنچنان پیچیده می‌شود که حاشیه خود را در متن خود را باصالت‌انگاشته و هر گونه قدرت تعیین کنندگی و توانایی را از آنچه حاشیه می‌نماید می‌فرا برد می‌دارد. اینجاست که نقطه به نقطه، واکنش‌ها و تعلات موجود از آن به لحاظ به کنش، دیگر متفاوت، سیال و متغیر است. حال این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آیا روند تقابلی‌ها و دپایی همواره عمودی و سلسله‌مراتبی است یا راهی بر عبور از سلسله مراتب روانه خود دارد. در پاسخ باید گفت در صورتی روایت شالوده‌شکنانه روندی اقی می‌ان دو قطب حاشیه و متن ایجاد می‌کند که ظرفیت‌های آزداسازی را نشان می‌دهد این موضوع بدان معناست که هر متنی در تماس با حاشیه خود شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد، می‌توان به وضوح منظر-وضعیتی بوده که متن به هم پیروز و پیدایشی از آزداسازی‌های دورنی متن دید این موضوع. البته با پیدایش نیروهای راهی بخش جدید نمی‌توان با قاطعیت روند تاریخ میان دو قطب متضاد را پیش‌بینی کرد. به بیان دیگر، با پیدایش عنصر آزادی‌بخشی و ظهور ترلزل در متون نمی‌توان گفت که کدام قطب بر دیگری پیشی خواهد گرفت و خود را در فضای جدید حاکم خواهد ساخت. کارگران فعال در هر کدام از قطب‌ها درگیر در منازعه سبب از آنچه انجام می‌دهند، آگاهی دارند لیکن نسبت به اینکه چه خواهد شد و قطب مقابل چگونه



واکنش نشان خواهد داد، بی اطلاعند.

گسست معرفتی، مسئله دریدا در

شالوده‌شنکی

مسئله مهمی که مدنظر در یادداشت موضوع گسست است، موضوع گسست‌های معرفتی مورد توجه فوکو، بشارلار، آلوس، تامس کوهن و پل فریباوند قرار داشت و در مقابل نگاه سنتی به تاریخ که بر پیوستگی و تداوم وجود پدیده‌ها و وقایع تاریخی تأکید داشت و روند تغییر و تحولات را خطی و مشخص می‌دانست، در واقع فوکو با مطرح کردن تبارشناسی می‌کوشد گسست‌ها و وابستگی‌های تاریخی را که در دوره‌های تاریخی (اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته‌اند، تاریخی که می‌توان گفت به دورانی متناهی با گفتمان، انگاره و سامان دنیایی خاص خود را دارد و از غلایبت و معرفت خاصی پیروی می‌کند، بنابر این را انگاره و سامان دنیایی در عصر خاص را باید بر حسب معیارهای منطقی خاص همان عصر تبیین کرد. تغییر و تحول گفتمانی یعنی هنگامی که گفتمان جدید تکوین می‌شود یا هر چند که دارای قواعد و عناصر منحصربه‌فرد است اما ممکن است برخی از عناصر گفتمانی قبلی را نیز به‌دانه داشته باشد اما این لزوماً به معنای پیوستگی و همسانی با گفتمان قبلی نیست. شالوده‌شنکی بندهال برده‌رو داشتن از پیوستگی‌ها و تداوم‌هایی است که بر مبنای آن ادعا شد روند شکل‌گیری و تکوین گفتمان‌ها روندی تاریخی، یکدست و کلی و پیوسته دارد که زمینه‌آرایی کر کاربوری، دیگری کر فراهم می‌کند و منابع و توحه به مزاحیه و دایگی کر شالوده‌شنکی است. اما گمان‌های متعدد برای مسیر شکل‌گیری و تحول تکوین گفتمانی و نظام معنایی در نظر می‌گیرد که هر یک می‌تواند به‌واسطه و شرایط منحصربه‌فرد داشته باشد به عنوان مثال اگر گفته می‌شود گفتمان روشنفکری ایرانی تحت تأثیر گفتمان مدرنیته غربی تلاش می‌کند از عناصر گفتمان مدرنیته (آزادی، فرد، دموکراسی و...) الگوبرداری کند اما نمی‌تواند به لحاظ معرفتی و نظام معنایی این دور را در تداوم و پیوستگی دانست.

* دانشجوی دکترای فلسفه

طور کامل عیان شود.

به عنوان مثال این تعارض‌ها را در نظر بگیرید:

سیدیهوست در برابر سیاهپوست، عاقل در برابر دیوانه و متمدد در برابر بربر، در این مثال‌ها همیشگی اصطلاح با واژه اول، واژه با اصطلاح برتر و دارای امتیاز است. اما همیشگی به صورت هر کدام از این واژه و اصطلاحات به معنای حضور آن واژه در اصطلاح متقابل هستند. در این موارد شالوده‌شکنی می‌تواند نشان دهد چگونه مرزهای مفهومی روشن که طرحی معنایی را می‌سازند به آن روشنی‌ها می‌دهند. شالوده‌شکنی خصوصاً می‌تواند نشان دهد چگونه چنین تقابل‌هایی ندادند به یکدیگر معنایی می‌شوند یا به هر سبزی می‌کنند. طبع‌های تبدیل، به رغم انسجام ظاهری‌شان، دارای منطق مفهومی حاکم بر خودشان را برپایشان می‌کنند. معنایش می‌شود که شالوده‌شکنی می‌تواند که معنا همیشگی و متناقض خلط شده، مرتباً در نوسان، پدیدآینده و سبزی‌زین‌کننده به مقولات دیگر عمل، فراموش است.

آنچه از شالوده‌شنکی مرام می‌شود این است که
 از خود خواستن متن، تحلیل آن به شالوده‌شنکی
 پرداخته می‌شود. یعنی شالوده‌شنکی به درون
 متن رخ نه کرده و در خصوص متن باید گفت
 آنچه در پس نگاه تقابلی و بر مس محور به گونه‌ای
 عادی و حکمتی خود را به مرا تحمیل می‌کند را در
 متن و شالوده‌شنکی به حاشیه فرستاده، فراموش شده
 و در واقع دیگری را بر ما نمایان می‌سازد. این واژه
 در زبان لاتین *textus* از مصدر *texere* به معنای
 به هم بستن مشتق گردیده است، و در واقع متن یا عبارتی
 عبارت است از اینکه تاروپود یا رشته‌های متن، یخ یا
 پشم را به هم بناییم تا از آن فرش یا پارچه و نظایر
 آن به دست آید. این واژه و واقع یا نسج را می‌توان
 کوتاه به یاد داشت. در نسج یا پارچه سلسله مراتب
 و پیاپی‌اندازی نیست و همه چیز در پیوندی آهننگی
 در هم تنیده شده است. در متن برخلاف گفتار
 خبری از تقابل هوادویی و ناهمواری‌های ارزش
 شناختی نیست. گفته می‌شود از دید زبان نوشتاری
 متن همچون جامعه‌ای فرض شده که گفتار را در
 خود می‌پوشاند. شالوده‌شنکی کوششی در ارتباط
 نزدیک با متن است. متن پندری نشان می‌دهد که
 هر هنر در درازنه در پند است. در حالی که
 برداشت اول، برداشتی وفادارانه به متن و بیانگر
 تعیین کنندگی یک سوپه و جزئی آن است. دومین
 برداشت شالوده‌شنکانه آن نشان می‌دهد که
 عناصر با معامیلی در سر حدات و حاشیه‌های متن
 حذف، طرد و سرکوب شده‌اند. هنگامی که مراتب
 وانی‌های حاضر در متن روشن شود می‌توان عمق
 و وابستگی یکجانبه‌گیر ایتانه را به آنچه حذف و طرد
 کرده و به وادی غریب انداخته است، درک کرد.

از نظر دریدا هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد و معنای متن را به هیچ هستی بسط می دهد تمام هستی را در حلقه جاذبه و فریگ از متن وارد ساخته است. شالوده شکنی آن چیزی نیست که ما تصور کنیم، این موضوع از زبان سرور کار ندارد بلکه با متن در ارتباط است. این نظر یکی از عبارات است از مجموعه ای از نشانه ها، اثر از این برای به جای مانده و قابل خواندن است. حال باید پرسید چه مناسبتی میان متن و حضور وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت که حضور و متن در پیوندی متبادلی است می گیرند یعنی هر جا متن هست حضور نمی تواند تحقق پذیرد زیرا متن به اعتبار غیاب پدیدآورنده است که استقرا را می یابد، یعنی برای آن نوعی گفت لطف که استقرا بر اساس حفظ و بقای آغاز و نشانه های لحظه ای پیشین قوام می پذیرد.

یکی از راه های که در صدا برای گریز از حیطه متناظر یکی پیش می نهد، آواگون ساختن اولویت میان قبایل برای دولتی است. یعنی اگر متناظر یک گفتار را بر نوشتار برتری می دهد باید نوشتار را در غایت توجه قرار دهد یا به جای که نمودر در زبان تقدم دارد، غیاب را جانشین نمودر در صدا به استفاده از آوازه و عدم قطعیت، قطعیت از یک طیف در تقابل با طیف یا قطب دیگر را مورد پرسش قرار می دهد. به عنوان مثال اگر تا کنون حقیقت در فلسفه مورد توجه بوده است، معجز را وارسی کنیم، اگر تا این زمان لوگوس از اعتبار و قطعیت برخوردار بوده است اما می توسرا واجد اهمیت تلقی نمی شود اگر کسی متناظر یک اصل را مبدا را تکیه گاه خویش قرار دهد و استدلال فلسفی را بر پایه آن بنا کرده، ما حاشیه را مبنا قرار می دهیم و به طور کلی ارزش گذاری عملی خود را بر اساس همین عدم قطعیت و تعیین پایه گذاری یعنی باید دوگانگی را که بر اساس تضاد و تقابل قرار گرفته است، زیر و رو کنیم. عدم قطعیت بیانگر تزلزل و بی ثباتی متن و تسلط عمودی آن بر حاشیه است. با کمک شالوده شکنی می توان از شیوه تولیدیابی متن و چگونگی به حاشیه راندن غیبت و عاوت به تاریکی سپردن آن را رمز گشایی کرد. در واقع بحث